

هو العليم

# اقسام اراده متکلم و معنای مفهوم و منطوق

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب مفاهیم - جلسه دوم

استاد

آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني  
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

## ارتباط متکلم با مخاطب بر اساس قانون محاوره

عرض شد که متکلم در بیان مطالب خودش با مخاطب ارتباط برقرار می‌کند و این ارتباط به دست متکلم نیست، بلکه بر اساس قانونی است که متکلم و مخاطب هر دو باید موظف بر عمل به این قانون می‌باشند که به این تعهد می‌گویند. یک متکلم نمی‌تواند سر خود کلامی را به مخاطب القاء کند مگر اینکه به این قانون که قانون محاوره است متعهد باشد. البته بحث تعهد بعداً می‌آید.

اراده‌ای که متکلم در بیان مطلب دارد در گرو فهم مخاطب از این کلام است؛ یعنی متکلم می‌داند که خواهی نخواهی مخاطب معنای مطابقی را از این کلام می‌فهمد. متکلم بر اساس فهم مخاطب از این کلام معنای مطابقی را اراده می‌کند، آن معنای مطابقی همان دلالت وضعی الفاظ بر مفهوم است که متکلم ابتدائاً آن را به مخاطب القاء می‌کند که به آن مفهوم ابتدائی و اراده ابتدائی می‌گوییم. اگر غیر از این باشد و متکلم مقصودش از لفظ معنای مطابقی نباشد، در این صورت میزی بین آن کلام و کلام دیگر و بین لفظی و لفظ دیگر وجود ندارد. یعنی به جای اینکه بگوید «رأيت اسداً في الحمام» می‌گوید: «رأيت ذنباً في الحمام»، چون معنای مطابقی را قصد نکرده است و ترجیح یکی از الفاظ بر الفاظ دیگر ترجیح بلامرجح می‌شود. پس متکلم چه بخواهد و چه نخواهد معنای مطابقی را که همان اسد برای حیوان مفترس است قصد کرده است. و مخاطب چه اراده بکند و چه اراده نکند آن معنای مطابقی که همان حیوان مفترس است به ذهنش آمده است. **أضف إلى ذلك** این مطلب را که خود الفاظ هم چه بخواهند و چه نخواهند دلالت بر معنای مطابقی خودشان می‌کنند. اگر این سه نکته در نظر باشد می‌توان برای تعاریفی که آقایان برای منطوق و مفهوم آورده‌اند حساب جداگانه‌ای باز کرد و در آنها تأمل کرد.

بنابراین متکلم ابتدائاً معنای مطابقی را اراده کرده است؛ و الاً ترجیح بلامرجح است. مخاطب هم اولاً بلااول معنای مطابقی را ادراک کرده است. خود الفاظ هم در دلالت اولیه و ابتدائی خود، بر معانی مطابقیه دلالت می‌کنند؛ یعنی وقتی که من می‌گویم: **رأيت اسداً في الحمام**، رأیت بر معنای ابصار دلالت می‌کند، اسداً بر معنای حیوان مفترس دلالت می‌کند و فی الحمام هم هکذا بر معنای مطابقی دلالت می‌کند. من باب مثال وقتی که می‌بینید کلمه «ماء» روی دیوار منقوش شده است، این ماء قطعاً بر آن مفهوم مایع سیال دلالت می‌کند؛ فرقی ندارد که این ماء را چه کسی نوشته باشد. حتی اگر این ماء فی حدنفسه بدون کاتبی بر روی دیوار منقوش شده

باشد، نمی‌توانید بگویید که این ماء بر مایع سیال دلالت ندارد. یعنی وقتی که چشمتان به کلمه ماء می‌افتد، خبز در ذهنتان نمی‌آید.

## دلالت الفاظ مشترک بر معنای جامع مبهم

تلمیذ: اگر آن کلمه مشترک لفظی باشد چطور است؟

استاد: مشترک لفظی دلالت بر یک معنای مبهم می‌کند. بحث مبهمات بعداً خواهد آمد و بسیار بحث مهمی است و در اجرای اصول لفظیه و اصول عملیه خیلی کاربرد دارد و در موارد اشتغال و برائت در بحث مبهمات خیلی استفاده می‌شود! حکم بسیاری از احکام و موضوعاتی که از نقطه نظر مفهوم یا از نقطه نظر مصداق مبهم هستند خواهد آمد. یکی از موارد مبهمات همین مشترک لفظی است.

در مورد اشتراک لفظی من باب مثال وقتی که می‌گویید: «رایت عیناً» با توجه به معنای ای که مخاطب از این عین در ذهن دارد، یک معنای جامع مبهمی از آنها در ذهن می‌آید. مخاطب می‌داند که برای عین ده معنا هست؛ یکی از آن معنای ربیعه است، یکی از آن معنای اسد است، یکی از آن معنای فضّه است، یکی از آن معنای ذهب است، یکی از آن معنای چشمه است، یکی از آن معنای شارع است، یکی از آن معنای کلب مُعَلَّم است و....

همان‌طور که قبلاً در بحث فلسفه عرض کردم، هر معنای جامعی که بنخواهید در نظر بگیرید، معنای مبهم است. معنای جامع باید مبهم باشد، متنها میزان ابهام تفاوت می‌کند. وقتی مخاطب می‌داند که عین، خارج از این چند مصداق نیست، بالاجمال و بالابهام معنایی که در این ده مصداق دور می‌زند در ذهن او می‌آید. یعنی مخاطب می‌داند که متکلم یکی از این ده معنا را قصد کرده است. حالا کدام یک از این ده معنا مصداقاً منظور است، نیاز به قرینه دارد. تفصیلاً می‌داند که معنای متکلم خارج از این ده تا نیست. می‌داند که متکلم غیر از این ده تا را قصد نکرده است. به علاوه می‌داند که یکی از این ده تا را قصد کرده است نه تمام این ده تا را.

این معنای که از استماع لفظ عین، در ذهن مخاطب می‌آید یک معنای جامع مبهمی را در ذهن مخاطب متصور می‌کند. آن معنای جامع مبهم، عدم خلوّ نیت و قصد متکلم از یکی از این ده تا است. یعنی مخاطب در ذهن خودش مروری می‌کند و از بین کلب مُعَلَّم طلا و فضّه و حارث و ینبوع و این ده تایی که من حیث المجموع در ذهن می‌آورد یک معنای مبهم را بیرون می‌کشد و آن را مفهوم عین قرار می‌دهد. پس مشترک لفظی به این نحو می‌شود.

و مانند همین مشترک لفظی است آن الفاظی که بر اشتراک معنوی یا بر عموم المجاز دلالت می‌کنند، - شاید دو تعبیر مختلف است و لکن در واقع یکی است - همین مفهوم مبهم که در مشترک لفظی می‌آید، در اینجا هم می‌آید. مثلاً اگر قائل شویم که لفظ امر هم بر وجوب دلالت می‌کند هم بر استحباب، هم بر تحذیر،

هم بر استهزاء، هم بر تعجیل و امثال ذلک، در این صورت وقتی که شارع یا مولا یک لفظ امری را بگوید خواهی نخواهی معنای مبهمه‌ای که در همه اینها سریان و جریان دارد در ذهن مخاطب می‌آید و آن معنای طلب است. اما اینکه نحوه طلب به چه صورت است احتیاج به قرینه دارد. مخاطب به دنبال این می‌گردد که این طلب چگونه است، نه اینکه از اول معنای امر را بر نهی [یا بر جحد] حمل کند، نه اینکه از اول معنای عین را بر کلب مُعَلَّم حمل کند؛ بلکه لفظ امر دلالت بر آن معنای مبهمه طلب دارد. متنها در تشخیص مصداق معنای مبهمه نیاز به قرینه دارد؛ و فرقی نمی‌کند که قرائن حالیه باشد یا مقالیه.

*تلمیذ: در الفاظ مشترک، لفظ برای تک‌تک معانی وضع شده است. بر معنای جامع وضع نشده است پس چگونه لفظ دلالت بر معنای جامع می‌کند؟!*

استاد: وقتی می‌گوییم: **رأیت عیناً** لفظ عین ابتدائاً بر تک‌تک آن معانی‌ای که برای آن وضع شده است دلالت می‌کند، یعنی وقتی که متکلم می‌گوید: **رأیت عیناً** یا تک‌تک آن معانی عین در ذهن می‌آید، یا من حیث‌المجموع در ذهن می‌آید؛ نه اینکه روی خصوص اینها انسان بخواهد فکر کند. و به عبارت دیگر وقتی که متکلم لفظ عین را می‌گوید، چون این لفظ، لفظ مشترک است مخاطب ابتدائاً برای خودش یک منطوق را وضع می‌کند که اسم آن را منطوق مبهم می‌گذاریم. این منطوق مبهم از تک‌تک آن منطوق‌ها و آن مفاهیم موضوع‌له‌ی آن لفظ، جنبه حکایی دارد.

من باب مثال الفاظی که بر جنس دلالت می‌کند مثل برنج یا گندم یا اسد. اسد بر حیوان مفترس دلالت می‌کند؛ متنها از آنجایی که حیوان مفترس مصداق متعدده‌ای دارد، کدام یک از این مصداق مورد نظر متکلم است؟ آیا اسد مؤنث را من دیده‌ام یا اسد مذکر را؟ آیا اسد پیر را دیده‌ام یا اسد جوان را؟ آیا بچه اسد را دیده‌ام یا خودش را؟ اسد ابیض را دیده‌ام یا اسد اصفر را؟ اسد چه نژادی را دیده‌ام؟ تمام اینها مصداقی برای آن منطوق و آن مفهوم هستند.

بنابراین اولاً بلا اول مخاطب یک معنایی از این اسم جنس در ذهن می‌آورد یعنی همان معنایی که واضع وضع کرده است که همان اسد است. ولی انما الکلام در اینکه آن معنا به نحو مبهم می‌آید نه به نحو مفصل.

یک وقت متکلم دست مرا می‌گیرد و می‌آورد و این اسد را به من نشان می‌دهد، این می‌شود معین. یک وقت می‌گوید: **رأیت اسداً** اسد مبهم می‌گوید. هزار گونه شیر داریم، شیر سفید، شیر قرمز، شیر زرد، مؤنث و مذکر، نژادهای مختلف، شیر هندوستان، شیر آفریقا، شیر آمریکا؛ همه اینها از انواع اسد است. بنابراین خواهی نخواهی این معنای مطابقی در ذهن من به یک معنای مبهم و به یک هیولای مبهمه تبدیل می‌شود. آن هیولای مبهمه منطوق برای این اسد است.

در عین هم همین‌طور است؛ وقتی که من می‌گویم: عین، عین بالدلالة الأولى دلالت می‌کند بر تمام تک‌تک آن معانی. لذا وقتی که من از مولا می‌شنوم: **رأیت عیناً**، اگر ده معنا داشته باشد، لاجرم ده معنای عین

در ذهن من می‌آید. متنها چون من منوی مولا و مصداق مولا را از این عین نمی‌دانم، این ده معنا جای خودش را به یک هیولای مبهمه می‌دهد؛ یعنی یکی از این ده تا. این می‌شود منطوق لفظ عین در ذهن مخاطب، و این می‌شود دلالت اولیه.

بنابراین تا اینجا مسئله روشن شد که لفظ خواهی نخواهی دلالت بر منطوق خودش و دلالت مطابقی بر مفهوم اولیه خودش دارد؛ چه متکلم اراده کند به اراده‌ای که آقایان می‌گویند، یا اراده نکند. وقتی که متکلم بگوید: **رأیت اسداً**، حیوان مفترس در ذهن می‌آید. چطور اینکه اگر قدری تأمل کند و فی الحماص را یک دقیقه دیگر بگوید، در اینجا خواهی نخواهی **رأیت اسداً** در ذهن می‌آید.

## اقسام اراده متکلم و انواع دلالت

حالا صحبت در این است که این دلالتی که این لفظ بر معنای مطابقی دارد و اراده‌ای را که متکلم از این معنای مطابقی لفظ کرده است، آیا این اراده اراده مفهومی است یا اراده وقوعی و تحققی و وجودی است؟ از اینجا دیگر مطلب فرق می‌کند. گاهی اوقات متکلم اراده مفهومی و مطابقی را اراده می‌کند نه به‌عنوان وجودی و وقوعی و تحققی، این مانند مجاز می‌شود. در مجاز و استعارات وقتی که متکلم می‌گوید: **رأیت اسداً فی الحماص** آیا منظور متکلم از بیان این کلام، وقوع و وجود اسد در حمام و در عالم خارج است یا منظورش اسد نیست؟! او نمی‌خواهد بگوید که من در حمام اسد و همین حیوان مفترس را دیدم.

### اول. اراده و دلالت ابتدایی (مفهومی)

پس متکلم در اینجا دو اراده دارد؛ اراده اول اراده مفهومی و معنای مطابقی از کلام است. و عرض کردیم که اگر این اراده نباشد ترتیب الفاظ ترجیح بلامرجح است. متکلم باید از لفظ، اراده حیوان مفترس را بکند؛ اگر اراده نکرده است پس چرا اسد را آورده است؟! باید چیز دیگری را می‌آورد!

### دوم. اراده و دلالت جدی (وقوعی، تحققی و وجودی)

اراده دوم که آقایان اسم آن را اراده جدی می‌گذارند و ما اسم آن را اراده وقوعی و اراده تحققی و اراده تأصلی و اراده وجودی در عالم خارج می‌گذاریم. اراده دومی که متکلم دارد این است که منظور من از این خبر و این حکایت وقوع این معنا در خارج است؛ آن معنا معنای التزامی است و دیگر معنای مطابقی نیست. پس متکلم در مقام بیان مراد همیشه اراده وقوعی را قصد می‌کند. اراده اول که بر سر جای خودش محفوظ است، آن دست او نیست. در اراده وقوعی متکلم وقوع این معنا را در عالم خارج مرید است. خود لفظ هم دلالت بر این معنا می‌کند، چون اگر لفظ بر این معنا دلالت نکند، مخاطب چیزی را نمی‌فهمد؛ حالا یا لفظ فی حدنفسه در آنجایی که قرینه قرینه مقالیه باشد دلالت می‌کند، یا لفظ به قرینه و به کمک و مساعدت مقام و حال، در آنجایی که قرینه قرینه حالیه و مقامیه باشد دلالت می‌کند. بالأخره لفظ با آن قرینه دلالت بر آن مدلول وجودی

و مدلول وقوعی خودش می‌کند.

بناءاً علی هذا ما دو دلالت داریم؛ دلالت اول دلالت مفهومی است که لفظ، دلالت مفهومی بر آن معنا دارد و دلالت دوم دلالت وقوعی است که لفظ، دلالت بر وقوع این معنا در عالم خارج می‌کند.

## مفهوم و منطوق

حالا صحبت در این است که به چه چیزی منطوق می‌گویند و به چه چیزی مفهوم می‌گویند.

### آیا منطوق، مدلول مطابقی لفظ است؟

بعضی از آقایان فرموده‌اند: منطوق عبارت است از آن معنایی که لفظ بالمطابقه بر آن معنا دلالت می‌کند.<sup>۱</sup> باید از این آقایان سؤال کرد: اینکه شما می‌گویید: لفظ بر آن معنا بالمطابقه دلالت می‌کند. پس آیا در **رأیت اسداً فی الحمام** دلالت مطابقی، حیوان مفترس می‌باشد؛ یعنی حیوان مفترسی را در حمام دیدم؟! معنای رأیت رأیت، و اسداً اسداً، و فی الحمام هم فی الحمام است؛ این می‌شود معنای مطابقی.

*تلمیذ: الفاظ این عبارت معنای تک‌تک و ترکیبی دارند.*

استاد: معنای ترکیبی اش هم همین است.

*تلمیذ: در ترکیب قرینه داریم.*

استاد: ما به قرینه کاری نداریم. ما می‌خواهیم بگوییم: فی در فی الحمام؛ یعنی فاء و یاء به معنای ظرفیت است. حمام، «حاء میم الف میم» این هم به معنای حمام است، و.... **رأیت اسداً فی الحمام** یعنی من در حمام شیری را دیدم. من تک‌تک بیان نکردم؛ یعنی این طور نگفتم: رأیت، و یک دقیقه بعدش بگویم اسداً، پنج دقیقه بعدش هم بگویم فی الحمام. این تک‌تک چه دلالتی دارد؟! حالا این سه تا را با هم جمع کردم و گفتم: **رأیت اسداً فی الحمام** یعنی اسدی را در حمام دیدم. کجای معنای مطابقی اش رجل شجاع است؟!

*تلمیذ: قرینه آن این است که شیر به حمام نمی‌رود!*

استاد: بله، آن یک چیز دیگر است. شما چرا آن را معنای مطابقی به حساب می‌آورید؟! این معنای التزامی

است!

### آیا مفهوم، هر معنای التزامی از کلام است؟

به آقایانی که می‌گویند: مفهوم، معنای التزامی ای است که از کلام استفاده می‌شود، می‌گوییم: مگر رجل شجاع معنای التزامی کلام نیست؟! پس باید رجل شجاع را هم داخل در مفهوم بیاوریم! ظهور و این مسائل چیزهای دیگر است. علت اینکه من در ابتدای بحث آرام آرام قضیه را به اینجا رسانده‌ام به همین جهت است. یعنی ابتدا دلالت را دو قسم کردم؛ یک دلالت بدوی و یک دلالت ثانوی. دلالت بدوی دلالتی است بر خود آن

<sup>۱</sup>. أصول الفقه، ج ۱، ص ۱۰۷.

معنای مطابقی در محل نطق و در محل آن کلام. **رأیت اسداً فی الحمام**، خواهی نخواهی بر معنای مطابقی و موضوع له خودشان دلالت دارند؛ اگر دلالت ندارند پس چرا در ذهن شما می‌آیند؟! بالأخره دلالت دارد که در ذهن می‌آید.

## دلالات متعدد در کلام واحد

دلالات متعدد هستند؛ من باب مثال یک خطاط تابلویی می‌نویسد، این تابلو دلالات مختلفی دارد. بر این تابلو می‌نویسد: امروز در منزل حضرت آیه‌الله العظمی فلان مجلس روضه برقرار می‌باشد، لطفاً حاضرین به غایبین اطلاع بدهند. به یک خطاط خوب ده‌هزار تومان یا پنجاه‌هزار تومان پول می‌دهند هرچه خط بهتر بازار علم و اسلام هم پررونق‌تر! شما به این نگاه می‌کنید و با خودتان می‌سنجید آیا رفتن به مصلحت است و مقرون به صرفه است یا مقرون به صرفه نیست؟ وقتی که جریانات را خوب بررسی کردید آن موقع چکار می‌کنید؟ یا حرکت می‌کنید یا می‌گویید نه از این آقایانی است که دیگر خرش از پل گذشته است دیگر کسی برود و نرود به حالش فرقی نمی‌کند نه مقرون به صرفه نیست یا از این آقایان تازه کار است اگر تازه کار باشد مثل اینکه وضعش بد نیست رفتن در آنجا خلاصه می‌صرفد به اینکه انسان یک قدری مایه بگذارد درست شد؟ همیشه سراغ تازه کارها بروید آنهایی که می‌بینید از آنها گذشته است دیگر اعتنا نمی‌کنند عرض کنم حضورتان که بله دیگر حالا وارد در سیاست نشویم درست شد! اولاً کلام روی تابلو اولاً بلاول دلالت بر این می‌کند که در آنجا یک مجلس هست. این لفظ دالّ است و وقوع آن مجلس هم یک مدلول است. این یک معنای از دلالت است. دلالت دوم اینکه شما نگاه می‌کنید و می‌بینید که خطش خوب است، می‌بینید که این کلام دلالت می‌کند بر اینکه خطّ این خطاطی که نوشته خیلی خوب بوده است. این را هم از همین جا فهمیدید. این هم یک دلالت است.

یک دلالت دیگر دارد و آن اینکه می‌بینید که این خطاطی که این را نوشته است حتماً به پول نیاز داشته است، چون خیلی زحمت کشیده و تذهیب کرده و خیلی رنگ و لعاب به این تابلو داده است تا اینکه تابلو را خوب از آب دریاورد. از آن طرف هم می‌بینید که الحمدلله جیب پول دهنده به منبع فیاض علی الإطلاق وصل است و حسابی در اینجا خرج کرده است!! یک‌هم‌چنین تابلویی خیلی خرج برمی‌دارد! تمام این دلالت‌هایی که در ذهن می‌آورید و همین‌طور هلمّ‌جراً از این کلام به دست می‌آید که امروز در منزل فلان شخص یک‌هم‌چنین مجلسی هست. پس منافات ندارد که یک کلام در عین اینکه کلام واحد است ولی دلالات متعدده در جهات متعدده‌ای داشته باشد.

منطوق ما در اینجا **رأیت اسداً فی الحمام** است که بر حیوان مفترس در حمام دلالت می‌کند؛ این یک دلالت.

## دلالت وقوعی، مفهوم است یا منطوق؟

دلالت دیگری هم دارد به نام دلالت وقوعی؛ یعنی این کلام دلالت می‌کند بر یک معنایی که آن معنا در خارج انجام گرفته است؛ همان دلالتی که شما از آن تعبیر به ظهور می‌کنید. صحبت در این است که آیا آن معنای وقوعی منطوق است یا مفهوم؟ اگر شما می‌گویید منطوق است و منطوق را به مفهوم مطابقی الفاظ تعبیر می‌آورید، این معنای التزامی است! معنای مطابقی الفاظ در کجای آن هست؟! وقتی که من می‌گویم: **رأیت اسداً فی الحمام**، رجل شجاع معنای التزامی آن است، و این معنا را عقل می‌فهمد و اصلاً در مجاز، وضع دخالت ندارد! چه کسی گفته است که در مجاز، وضع دخالت دارد؟! حالا اگر بخواهید، بحث بیشتری راجع به مجاز می‌کنیم. مجاز دخالت عقل است، مجاز عنایت عقل است، مجاز تابع ذوق است.

### فرق مجاز عقلی و لفظی

مجاز عقلی از باب مجاز در اسناد است. مجاز لفظی در آنجایی است که لفظ در آن معنا دخالت دارد. در اینجا لفظ، بر غیر ماوضع له خودش از نظر وقوعی دلالت می‌کند. در آنجا لفظ بر غیر ماوضع له دلالت نمی‌کند بلکه بر ماوضع له دلالت می‌کند؛ منتها در مجاز، در اسناد خود عقل می‌آید و لفظی را که باید برای یک موضوعی باشد یا موضوعی را که باید برای یک محمول باشد، آن موضوع را به یک موضوع دیگر تغییر می‌دهد. من باب مثال می‌خواهد بگوید: «**أُنْبِتَ اللهُ الْبَقْلَةَ**» ولی می‌گوید: «**أُنْبِتَ الرَّبِيعَ الْبَقْلَةَ**» اصلاً لفظ را تغییر می‌دهد، یعنی واقعاً می‌آید این انبات را که باید به خدا مستند باشد، به ربیع استناد می‌دهد از باب مجاز. یا در باب «**بَنَى الْأَمِيرُ الْمَدِينَةَ**» در آنجا باید بنا را به معمار و بنا استناد بدهد ولی به امیر استناد می‌دهد. خود لفظ را عوض می‌کند و واقعاً بنا را به او اسناد می‌دهد؛ البته نه از نقطه نظر مجازی، بلکه جای الفاظ را عوض می‌کند. در اینجا جای لفظ را عوض نکرده، یعنی رأیت آورده، اسداً آورده و فی الحمام آورده است. لفظها در جای خود محفوظ هستند، منتها آن معنای وقوع خارجی را به غیر موضوع له آنها نسبت می‌دهد. یعنی وقتی که در آنجا می‌گوید: **أُنْبِتَ الرَّبِيعَ الْبَقْلَةَ** منظور او از ربیع، الله نیست بلکه منظورش واقعاً خود بهار است، منتها اشتباه کرده است. باید این انبات را به خدا نسبت بدهد اما به ربیع نسبت داده است؛ حالا یا به خاطر کج فهمی و کج اندیشی خودش یا به خاطر عدم ابصار خودش یا به خاطر عامی بودنش و یا به خاطر جهات دیگر. باید بنا را به بنا نسبت دهد اما به امیر نسبت داده است؛ به خاطر اینکه او فرمان می‌دهد و به خاطر اینکه امیر آمر است. اما در اینجا دلالت وقوعی را به غیر از آن معنای مطابقی خودش نسبت می‌دهد. وقتی که می‌گویم: **رأیت اسداً فی الحمام**، این رأیت بر یک معنای وقوعی خارجی دلالت می‌کند، و آن معنای وقوعی خارجی، غیر از معنای مطابقی خودش است. مطلب این است که متکلم با علم به اینکه اسد در حمام نیست، اسد را می‌گوید ولی در مجاز عقلی. در **أُنْبِتَ الرَّبِيعَ الْبَقْلَةَ** علم ندارد؛ اگر علم داشت و موحد بود می‌گفت: **أُنْبِتَ اللهُ**



مردم می گویند: خشم طبیعت! خشم طبیعت کجا است؟! مگر طبیعت خشم دارد؟! یا می گویند: دست طبیعت! مگر طبیعت دست دارد؟! یا می گویند: قدرتی که در طبیعت هست! متأسفانه من این سخنان را از بزرگان و آقایان و اهل علم و افراد باسواد هم شنیده‌ام! می گویند طبیعت در اینجا چه کرده است! خود همین چیزی که در اینجا هست جزء طبیعت نیست! می گویند: طبیعت! مگر طبیعت چیست؟! ما که غیر از این درخت و چنار و سبزه و ...، چیز دیگری به نام طبیعت نداریم! پس اگر بگوییم: طبیعت در اینجا چه کرده است، ما این را خارج از طبیعت فرض می کنیم و طبیعت را به عنوان یک قدرت قاهره به حساب می آوریم؛ اگر منظور این است، غلط است! چون خود این هم جزء طبیعت است. پس طبیعت دست ندارد.

**أنتب الربیع البقرة** همین مطلب است. یعنی جای دور نرویم؛ همین مردم عوام هستند و همین آقایان، عوام هستند. به جای اینکه بگویند: دست پروردگار، دست خداوند، قدرت لایزال الهی، می گویند: دست طبیعت! خشم طبیعت! زلزله می آید می گویند: خشم طبیعت! طبیعت چه کاره است؟! طبیعت کاره‌ای نیست! طبیعت مگر غیر از این سنگ چیز دیگری است؟! خود این فرش هم جزء این طبیعت است. آقای فرش، آیا شما در اینجا توانستی کاری انجام بدهی؟! آقای سنگ، آیا شما در اینجا توانستی کاری انجام بدهی؟! می گوید: خود من هم جزء یک اقیانوس بیکران هستم، ما هم در این فضای عالم برای خودمان می گردیم و کاری نمی توانیم انجام بدهیم.

بنابراین بین مجاز عقلی و بین مجاز لفظی از این نقطه نظر فرق است که در مجاز لفظی، لفظ بر یک مدلول وقوعی خارجی دلالت می کند که غیر از معنای مطابقی خودش است، ولی در مجاز عقلی لفظ بر معنای مطابقی خودش دلالت می کند. صحبت در این است که ما در اینجا لفظی را که مناسب با موضوع است نیاوردیم و یا لفظی را که مناسب با محمول است نیاوردیم؛ ولی واقعاً اسناد این محمول به موضوع خودش است.

### اشکال بر تعریف مشهور از مفهوم

روی این حساب منطوق و مفهوم را تعریف کردند و گفتند: منطوق عبارت است از دلالت لفظ بر معنای مطابقی خودش - البته بعضی‌ها تضمینی را هم ذکر کرده‌اند - و مفهوم، دلالت لفظ است بر معنای التزامی خودش. اگر این طور است پس تمام حقیقت و مجاز و کنایه داخل در مفاهیم می شوند درحالتی که منظور آقایان از مفاهیم، اخصّ از این است و جای اشکال است. إن شاء الله بقیة مطالب برای جلسه بعد باشد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد